

شاگرد کتابفروشی شدم و کنار خیابان بساط پهن می‌کردم. من کتاب‌هایی را می‌خواندم که کسی آنها را نمی‌خواند.

کتاب‌های عاشقانه برایم جذاب بودند؛



به گزارش اسپادانا خبر، هوشنگ مرادی کرمانی نوشته است:

واقعیتش این است که در دوره کودکی‌ام کتابی نداشتم. در آن روزها که در سیرج کرمان زندگی می‌کردم، مهم‌ترین کتاب‌های من پدر بزرگ و مادر بزرگ بودند. من به آنها نگاه می‌کردم که کتاب‌های شفاهی‌ام بودند و بعد از آنها، هم آسمان کویر بود با آن همه ستاره‌هایش. همه اینها را در کتاب خاطراتم «شما که غریبه نیستید» نوشته‌ام اما کمی بعدتر که به کرمان رفتم، با مجله «کیهان بچه‌ها» آشنا شدم و همان زمان بود که عباس یمنی شریف تحولی در ذهن من ایجاد کرد. دیدم چقدر همه چیز را ساده و صمیمی و شیرین می‌نویسد. این شیوه نوشتن برایم جالب بود. واقعیت این است که دوره بچگی ما کتاب‌های ویژه کودکان نبود به خصوص در شهرستان‌ها کتابی برای بچه‌ها پیدا نمی‌شد و من هم بیشتر کتاب‌های بزرگسالان را می‌خواندم. البته کلا خیلی به کتاب دسترسی نداشتم ولی بیشتر کتاب‌های پاورقی آن دوره را می‌خواندم؛ کتاب‌های عامه پسند. یاد می‌آید کتاب‌های حسینقلی مستعان را می‌خواندم یا کتاب‌های جواد فاضل تا اینکه بعداً سراغ کتاب‌های ویکتور هوگو رفتم مثل «بینوایان»، «مردی که می‌خندید» «گوژپشت نوتردام» و... کم کم با صادق هدایت آشنا شدم. آن زمان می‌گفتند هدایت نخوانید! داستان‌هایش ناجور و خطرناک است، اگر خواندید، خودکشی می‌کنید! اما من هم هدایت را خواندم و هم صادق چوبک تا اینکه روزی مدیر مدرسه‌مان گفت: تو شبیه جمالزاده می‌نویسی و من هم از سر کنجاوی رفتم سراغ جمالزاده می‌خواستم ببینم او چگونه می‌نویسد و «یکی بود یکی نبود» را خواندم. در همان سال‌ها شاگرد کتابفروشی هم شدم و کنار خیابان بساط پهن می‌کردم. من کتاب‌هایی را می‌خواندم که کسی آنها را نمی‌خواند! حالا که خوب فکر می‌کنم، می‌بینم آن زمان اصلاً کتاب‌های پلیسی و معمایی را دوست نداشتم و هنوز هم دوست ندارم. بیشتر کتاب‌های احساسی و عاطفی را دوست داشتم. همین کتاب‌های عاشقانه برایم جذاب بودند.

منبع/ روزنامه اعتماد

برچسب‌ها: [ادبیات](#) [1]